

دانشگاه، کانون مدرنیته و لأیسیتة

فرهنگ قاسمی



... اگر ۱۶ آذر به وجود آمد به جهت حادثه مشخصی است و اگر از سال هزار و سی صد و سی و دو تا به امروز در هر شرایط و با قبول دشواری های فراوان هر سال این یاد بود برگزار می شود و در اثر این بزرگداشت، صدای یکپارچه ضد دیکتاتوری ایرانیان، در سراسر جهان طنین می افکند، برای احترام به سه دانشجوی جوانی است که با ریختن خون خود از آزادی دانشگاه، دانشجو و مردم ایران دفاع کردند. به همین دلیل رسم هماره بر این بوده و هست که با یادی از آن قهرمان های ملی، به اوضاع و احوال مبارزات دانشجویی پرداخته شود.

درس هایی بعد از ۱۶ آذر ها

مقدمه و تذکری به آقای رضا پهلوی

در تاریخ اجتماعی ایران یادبودها و مناسبت های اجتماعی و سیاسی زیادی وجود دارند که نه تنها هر کدام از ارج و منزلتی برخوردارند بلکه غالب آنها دیگر امروز جزیی از فرهنگ اجتماعی و سیاسی ملت ایران محسوب میگردند از آن جمله حادثه ۱۶ آذر است که مقام ویژه ای را در مبارزات ضد دیکتاتوری کسب کرده است. این مقام هرگز بی پایه و بی دلیل به کف نیامده است چرا که این روز روز مقاومت دانشجویان در مقابل زیر پا نهادن استقلال دانشگاه است که در اثر آن خون بی گناه دانشجو بر روی زمین کلاس درس ریخته شد و دانشگاهی که باید از حاکمیت مستقل باشد، تا بتواند به گسترش علم و فرهنگ و تمدن ملتی خدمت کند و جامعه را از دگم و جهل و تعصب و خامی رها سازد به وسیله قوای نظامی که وظیفه اش دفاع از مردم و میهن است، تسخیر شد و مورد تهاجم آشکار دیکتاتوری قرار گرفت .

برای همین قانون شکنی و بی احترامی به حیثیت انسانی دانشجو روز شانزدهم آذر به عنوان روز دانشجو به ثبت رسیده است. زیرا در این روز در سال ۱۳۳۲ سه تن از دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران، توسط قوای نظامی دیکتاتور پهلوی، در صحن دانشگاه به ضرب گلوله به

قتل رسیدند. بر همین اساس و برای پاسداری از آن آرمان گرانقدر، با وجود اینکه ۵۸ سال از این حادثه می گذرد، تقریباً هر سال دانشجویان نسل های مختلف این روز را گرامی می داشته اند.

اگر ۱۶ آذر به وجود آمد به جهت حادثه مشخصی است و اگر از سال هزار و سی صد و سی و دو تا به امروز در هر شرایط و با قبول دشواری های فراوان هر سال این یاد بود برگزار می شود و در اثر این بزرگداشت، صدای یکپارچه ضد دیکتاتوری ایرانیان، در سراسر جهان طنین می افکند، برای احترام به سه دانشجوی جوانی است که با ریختن خون خود از آزادی دانشگاه، دانشجوی و مردم ایران دفاع کردند. به همین دلیل رسم هماره بر این بوده و هست که با یادی از آن قهرمان های ملی، به اوضاع و احوال مبارزات دانشجویی پرداخته شود. به تازگی آقای رضا پهلوی در اطلاعیه ای که، شاید برای نخستین بار در ۱۶ آذر صادر کرده است، یک کلام از قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی نمی گوید. اما از دانشجویانی که هم اکنون در زندان هستند یاد می کند! این بی توجهی، حتماً به این دلیل است که این سه نفر در زمان محمد رضا شاه به گلوله بسته شدند. این شیوه اگر چه قابل فهم است، اما قابل قبول نیست، زیرا اول اینکه تقبل راه و رسم آزادگی استثنا پذیر نیست، دوم آنکه تاریخ جنبش دانشجویی را نمی توان تحریف کرد، تمامی دانشجویانی مانند "بهاره هدایت، عبدالله مومنی، مجید توکلی، مهدیه گلرو، کوهیار گودرزی، پیمان عارف، عباس کاکایی، مجید دری، سما نورانی، شبنم مددزاده، حسن اسدی زیدآبادی، میلاد اسدی، یاسر گلی، محمد پورعبدالله، ضیا نبوی، مرضیه خدابخش، محمد یوسف رشیدی، آرمان رضاخانی، عاطفه نبوی، بهروز جاوید تهرانی، آمانج حیدری، احسان عبده تبریزی، حامد روحی نژاد" که آقای رضا پهلوی از آنان بدرستی نام می برد راه خود را در راه و روش قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی ها می بینند و برای همان اهداف مبارزه می کنند. دانشجویان در بند جمهوری اسلامی بیگمان از این تغابن خرسند نیستند.

کسی که از امروز در صد تحریف حوادث تاریخ دانشجویی باشد نه تنها راهش از راه آزادیخواهان، بلکه، چنانچه در این مقاله خواهیم دید، از راه سکولارها و لائیکها جداست. نگارنده در سر مقاله قبلی "تارنمای جامعه رنگین کمان - بنیاد آزادی اندیشه و بیان" (۱) ، تحت عنوان اتحاد جمهوریخواهان و طرفداران پادشاهی در پاسخ به هم میهنانی که در جستجوی چنین اتحادی هستند، با استدلال و منطق در رد این ملغمه نا همساز سخن گفت و شرایط این اتحاد احتمالی را بیان

کرد، امروز بیانیه منتشر شده در باره روز دانشجو، یکی از موارد عینی و ملموسی است که این ناهمسازی را شهادت می دهد (۲). برای طرفداران آزادی و دمکراسی و سکولاریسم و لایسسته و جمهوری راهی غیر از اتحاد مستقل از پادشاهی باقی نمی ماند.

۱۶ آذر و ۱۷ نوامبر

از سال ۱۳۳۲ تا به امروز کمتر زمانی وجود داشته است که در ایران آزادی اندیشه و بیان، توسط رژیمهای حاکم رعایت شده باشد. بهمین دلیل غالباً گرامی داشت این روز به صحنه سرکوب دانشجویان تبدیل میشود. دامنه گرامی داشت این روز همواره تا مطالبه آزادیهای فردی و اجتماعی و حتی مطالبات اقتصادی برای مردم و تغییر رژیم گسترش می یابد. عقل و منطق قبول نمی کند که هیچ رژیم خدمتگذار مردم و میهن دوست از کنار این خواست ها به راحتی عبور کند و آنها را نادیده انگارد. بسیاری خواست های دانشجویان را به مطالبات صنفی آنان تقلیل میدهند، البته که این مطالبات میتوانند بطور مشروع وجود داشته باشند، اما خواست دانشجو در درجه نخست خواست علمی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی برای پیشرفت جامعه و افراد آن است. در جمهوری اسلامی ایران هر روز دانشجویان سراسر دانشگاههای بر حسب تمایلات سیاسی خود و با توجه به وضعیت حاکمیت خواستارند که نسبت به رعایت حقوق مردم حرف های خود را بزنند و باورها و اعتقادات خود را بیان کنند، اما این امکان به آنان داده نمیشود.

گرامیداشت ملی این روز، حداقل وظیفه ای است که آزادی خواهان ایران، فارغ از هر عقیده و مرامی، باید در مد نظر قرار دهند. در عین حال باید کوشید که این گرامیداشت از مرزهای ایران بگذرد. روز ۱۷ نوامبر، روز جهانی دانشجو است که حدود هفتاد سال از بنیانگذاری آن میگذرد، اما هنوز رسمیت جهانی پیدا نکرده است. از دو سال پیش اقداماتی درباره جهانشمول کردن این روز می شود. شورای اروپا در حال تدارک ارائه طرحی در این زمینه است. جامعه دانشجویی ایران، با اتکا به مبارزات خود، باید بتواند در این جنبش جهانی اثر بگذارد و خود را به جامعه جهانی دانشجویی بشناساند و حمایت جهانی این بنیاد را بدست آورد.

ما در این نوشته کوشش داریم، به روند جدایی علم از متافیزیک، ضرورت اجتماعی و فرهنگی تشکیل دانشگاه و شخصیت هایی که در این امر نقش مهم داشته اند پرداخته و ضرورت نهاد دانشگاه به مثابه کانون مدرنیته و لایسسته و پیشرفت اجتماعی و فرهنگی در جامعه

ایران را مورد تحلیل و بررسی قرار داده و در آخر زمینه های بوجود آمدن حادثه ۱۶ آذر بر را جسته کنیم ، این شاید نگاهی تازه به مسأله ۱۶ آذر باشد.

جدایی علم از متا فیزیک

کسانیکه نسبت به آموزشهای دینی و مذهبی و زندانی شدن در چارچوب الهیات انتقاد داشتند و علم و انسان را امری طبیعی و زمینی می انگاشتند، فضای کلیسا و مسجد را به دلیل بسته بودن آن غیر قابل تنفس و نا سالم می دیدند به نهادهای مستقل از کلیسا و مسجد و... به دور از تعلقات دینی، بطور آزادانه و با اتکاء به منطق و برهان عقلانی به اندیشه و بحث و تبادل نظر و انتقاد می پرداختند به ناچار مدرسه و دانشگاه را برای تحصیل علم انتخاب کردند. خواست دانشجو خواست روشنگری و روشنفکری است. خواست دانشجو در حقیقت همان خواست اندیشمندانی چون افلاطون، ارسطو، سقراط، منتسکیو، دکارت، کانت، مارکس نیچه، هایدگر به بیان دیگر خواست آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی و بالاخره مدرنیته و لائیسیته است.

دانشگاه که در تمام دنیا در مقابل آموزش و تعلیمات دینی کلیسا و حوزه های علمی بوجود آمد، بمرور زمان و با تحولات اجتماعی تبدیل به مظهر مدرنیته و سپس نماد سکولاریسم و لائیسیته و جدایی دین از دولت و حاکمیت شد. (۳)

در ایران حتی در دوران بسیار دور از انقلاب مشروطه، کسانی را می بینیم که کلاسهای درس خود را در خارج از نهادهای آموزشی دینی و گاه در مدرسه های غیر حوزه ای و حتی در محافل خصوصی تشکیل می دهند به همین علت، برخی از آنان از چوب تکفیر در امان نماندند. اندیشه های غیر مذهبی، آزادی خواه، مترقی سوسیالیستی و سکولار که قبل و بعد از انقلاب مشروطه بطور پراکنده وجود داشتند و بعد از آن کمی سامان گرفتند، هم از سوی روحانیون و هم از سوی رژیم سرکوب میشدند. انقلاب مشروطیت که یکی از خواست هایش دور کردن نفوذ دین از تعلیم و تربیت بود، آموزش غیر وابسته به مذهب را خواستار می شود. در این دوران میرزا حسن خان رشدیه (۴) به تاسیس مدرسه به شیوه اروپایی مبادرت میکند که بی تردید باید بتوان از این فعالیت با ارزش او تحت عنوان نخستین سنگ بنای نظام آموزش نوین یاد کرد. او توسط افرادی مثل شیخ فضل الله نوری به بانی گری و لامذهب بودن متهم شد. (۵)

تاسیس دانشگاه تهران

پس از پایان جنگ جهانی اول، دهخدا از فعالیت‌های سیاسی کناره گرفت و در دوره^۶ رضا شاه به کارهای علمی و ادبی و فرهنگی پرداخت. مدتی ریاست دفتر کابینه وزارت معارف وزارت فرهنگ سپس ریاست تفتیش وزارت عدلیه وزارت دادگستری را به عهده داشت. در سال ۱۳۰۶ مدرسه^۷ سیاسی به مدرسه^۸ عالی حقوق و علوم سیاسی تغییر نام یافت و ریاست آن را علی‌اکبر دهخدا به عهده گرفت. تا سال ۱۳۱۳ هیچ دانشگاهی در ایران به معنای نوین آن وجود نداشت. به همین دلیل فارغ التحصیلان مدارس متوسطه باید از طریق بورس دولتی یا به خرج خا نواده خود، به خارج از کشور برای ادامه تحصیل اعزام می‌شدند. این مسئله به همراه عوامل دیگری چون ایجاد کارخانه‌های کوچک تولیدی نه تنها در تهران بلکه در شهرهای بزرگ تغییر بافت شهر تهران از یک بافت سنتی به نیمه مدرن و همچنین نیاز به یک نهاد جدید و مطابق با شرایط روز به منظور تربیت و تأمین نیروی انسانی متخصص برای نظام اداری نوین و صنعت نوپای کشور، موجب شد که دانشگاه تهران بنیان گذارده شود. (۶)

در دوران حاکمیت رضاشاه و به هنگامی که مرحوم فروغی رئیس وزرا بود، به پیشنهاد و سپس تحت مدیریت عملیاتی علی اصغر حکمت، کفیل وزارت معارف با مسئولیت مهندس معمار و باستان شناس مشهور فرانسوی آندره گودار و با همکاری مهندسین دیگر مانند ماکسیم سیرو، رنالد دوبرول و محسن فروغی در منطقه جلالیه تهران دانشگاه تهران بنا شد. (۷) تاسیس دانشگاه اگر چه در زمان رضا شاه انجام شد اما او مبتکر این کار نبود، بهنگام پیشنهاد آن، نه تنها مخالفتی با آن نکرد، بلکه بنا به قول علی اصغر حکمت، وقتی انجام این کار به فترت افتاد با فرمانی قاطع راه عملی آن را هموار کرد. اما در واقع بنیانگذاری دانشگاه بهمت روشنفکران، تکنوکرات‌ها، مدیران و بنا بر نیاز جامعه انجام پذیرفت. (۸) اساتید برجسته آن زمان، کار زار علمی و تحقیقاتی را به راه می‌دازند و جویندگان دانش از امکانات بهتری برخوردار میشوند. (۹) دهخدا از جمله کسانی بود که در سال‌های ابتدایی ایجاد دانشگاه بسیار فعال بود. او در عین حال که از سال ۱۳۱۴ به عضویت فرهنگستان ایران انتخاب شده بود، از زمان تاسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ ریاست دانشکده^۹ حقوق و علوم سیاسی را تا سال ۱۳۲۰ به عهده داشت. در این سال از خدمات دولتی بازنشسته شد و یکسره به کار لغت‌نامه پرداخت.

در این دوره، ویژگی عمده تاسیس دانشگاه، همواره، مردمی کردن علم

است، دانش می باید از حوزه قدرت و ثروت به میان مردم رفته و برای همه امکان پذیر گردد. اما دومین ویژگی آن امکان فعالیت اجتماعی و سیاسی در بین دانشجویان است. دانشجویان که بخش فعال اجتماعات روشنفکری را تشکیل می دهند در این زمینه امکانات کمی پیدا می کنند که مدت زیادی به طول نمی انجامد. نخستین فدراسیون دانشجویان دانشگاه تهران در ۱۳۱۶ به ابتکار تقی ارانی تشکیل می شود و اولین تظاهرات در اول ماه مه ۱۹۳۷ برگزار می گردد. (۱۰) اما توصیه های دیکتتوری رضاشاهی تمایلی به گسترش آزادانه اندیشه و بیان داشت و افرادی مثل تقی ارانی را به زندان می اندازد و عده ای مثل مصدق را مجبور به ترک ایران می کند. (۱۱)

پیش زمینه های سیاسی ۱۶ آذر

این پدیده سیاسی و اجتماعی را در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بعد از اخراج رضاشاه از ایران توسط انگلیسها و روی کار آمدن محمدرضا شاه به نحو تازه ای مشاهده می کنیم. در تاریخ ایران، این دوره برای دانشگاه دوره با ارزش، مثبت و پر تحولی محسوب می شود، زیرا حوادثی که یک سال پس از اشغال ایران، در سطح آموزش عالی کشور رخ داد تأثیرات مهمی در امر فعال شدن حرکت دانشجویان گذاشت، از آن جمله می توان به تصویب "قانون استقلال دانشگاه تهران" در تاریخ ۱۲ دی ماه ۱۳۲۱ در مجلس شورای ملی اشاره کرد که موجب شد یک روز بعد، روسای دانشکده ها، دکتر علی اکبر سیاسی، رئیس دانشکده ای ادبیات را که از پایه گذاران عدم دخالت دولت در امور جاری دانشگاه به حساب می آمد، به ریاست دانشگاه مستقل انتخاب نمایند.

شاه جوان که با شعار آزادی و رعایت حقوق مردم به سلطنت نشاند شد بود هنوز در شرایطی نبود که جلوگیری فعالیت های آزادیخواهانه مردم و سازمانهای اجتماعی و سیاسی شود. در این سالها مبارزات اجتماعی مردم در جامعه و پارلمان و در دانشگاه در جهت استقلال و آزادی و رهایی از استعمار و استبداد که از دوران انقلاب مشروطه شروع شده بود ثمرات مثبتی می دهد و دانشگاه در روند پر تحرک و پویای خود در پیشرفت اجتماعی نقش چشمگیری را بازی می کند.

به شهادت تاریخ در دوران حکومت ملی دکتر مصدق، دانشگاه ها از همه آزادیهای سیاسی و اجتماعی و صنفی بر خوردار بودند و علیرغم تنوعات فکری و عقیدتی از حکومت ملی دفاع می کردند و هر گاه با امری موافقت نداشتند یا آنرا کافی نمی دانستند، بدون هیچگونه ترس و تهدیدی نظرات خود را با مردم در میان می گذاردند. در این دوره

دانشجو و دانشگاه، روشنفکر، کنشگر سیاسی، احزاب، اجتماعات و سندیکاها، در شرایطی آزاد و بدون ترس از حبس و تهمت و شکنجه و زندان و محرومیت های اجتماعی فعالیت های خود را در جهت گسترش دانش اجتماعی و ایجاد ارزش های نوین سیاسی و بنیادها و نهادهای لازم برای یک جامعه مدرن، ادامه می دادند. در نتیجه چنین سیاستی روشنفکر و دانشجو و دانشگاه در کنار مردم، و مردم در کنار دانشگاه قرار می گرفتند. کودتای امریکایی- انگلیسی ۲۸مرداد، با همکاری دست نشانده های داخلی آنان از قبیل، آیت الله کاشانی، مظفر بقایی، حسین مکی و به سر کردگی سرلشکر زاهدی ضربه سختی به تحولات اجتماعی میهن ما وارد کرد. مصدق و بسیاری از اعضای دولت ملی زندانی شدند، بسیاری از کنشگران اجتماعی یا دستگیر یا مجبور به فرار از ایران گردیدند. عده بیشماری با نام و گمنام، در شهرهای مختلف ایران توسط طرفداران کودتا کشته شدند که غالباً نام آنها نیز به فراموشی سپرده شده است، بطور مثال سرگرد سخایی در کرمان و ایوب قاسمی در درگز را می توان به یاد آورد که هردو عضو حزب سوسیال دموکرات ایران نزدیکترین حزب به دکتر مصدق، بودند. علاوه بر این ها در اثر کودتای ننگین ۲۸ مرداد هزاران نفر شغل و مصونیت اجتماعی خود را از دست دادند، عده زیادی دچار افسردگی و حتی بیماریهای روانی شدند. بالاخره با کودتای ۲۸مرداد یک بار دیگر، هر نوع فعالیت اجتماعی در جامعه متوقف شد و ایران از یک سمت تحت نظر نظامیان دست نشانده امریکا قرار گرفت و از سوی دیگر به زیر نفوذ مسجد و روحانیون وابسته به دربار شاهنشاهی رفت. به عبارت دیگر با اتحاد بین ارتجاع مذهبی و قدرت نظامی شرایط کامل دیکتاتوری در جامعه برقرار شد. بدین ترتیب بعد از کودتای نظامی ۲۸ مرداد دانشگاه در شرایط دیکتاتوری کامل کانون مقاومت و مبارزه علیه دیکتاتوری نظامی شاه - سرلشکر زاهدی می گردد. عده زیادی از دانشجویان مبارز در زندان های دیکتاتوری به سر می برند. اما هنوز در جامعه وجدان بیدار، روحیه آزادیخواهی، نیاز روشنفکری و مبارزه علیه دیکتاتوری به اندازه کافی وجود دارد که دانشجویان را به اعتراض نسبت به وضعیت موجود و مقاومت در برابر استبداد و دیکتاتوری و پایمال کردن دست آوردهای حکومت ملی دعوت کند.

بعد از کودتای ۲۸مرداد هیچ روزی نبود که در دانشگاه تهران و هنرهای عالی و حتی در دبیرستان های بزرگ تهران اعتراضی علیه رژیم کودتا صورت نگیرد. به عبارت دیگر دیکتاتوری اگر توانسته بود روزنامه نگاران، روشنفکران شناخته شده سیاسی، کنشگران احزاب سیاسی، فعالان سندیکایی و اجتماعی، بازاریان و انصاف را به اختناق

بکشد و احزاب را تعطیل کند روزنامه ها را ببندد اما در امر سرکوب دانشجویان ودانشگاهیان و دانش آموزان که بخش بزرگی از جامعه روشنفکران را تشکیل می دادند توفیق کامل نیافته بود. به عبارت دیگر قانون دیکتاتوری در جامعه قانون مقاومت در دانشگاه را به دنبال خود آورده بود . در پائیز سال ۱۳۳۲ یعنی کمتر از چهار ماه بعد از کودتا، خبر آمدن ریچارد نیکسون به عنوان سمبل دخالت خارجی در استقلال ایران و ارباب کودتاچیان طبیعتاً نمی توانست برای دانشجویان و همه کسانی که با کودتا و دخالت خارجی موافقت نداشتند بدون عکس العمل باشد.

همه می دانیم که حاصل این مقاومت ها کشته شدن سه دانشجوی مبارز نهضت ملی بدست نظامیان ترسیده و تکیده حکومت نظامی شد و این واقعه نشان داد در دوران دیکتاتوری روشنفکر، دانشگاه و دانشجو بدون عکس العمل نمی تواند بماند. این پدیده علیرغم اختناق و سرکوب در سالهای بعد از ۱۳۳۲ ادامه پیدا کرد و در سالهای ۱۳۴۰ به شکلهای دیگری ظهور کرد.

ویژگی مبارزات دانشجویی در سالهای بعد از ۱۳۴۰ به شیوه دیگری از حضور در سیاست و تحول خواهی انجامید که با خود مبارزات چریکی را به همراه آورد چرا که مبارزه سیاسی را رژیم شاه سرکوب کرده بود. در این باره نیز مورخین و تحلیل گران مطالب زیادی نوشته اند ما تنها یاد آور گسترش دیکتاتوری، مقاومت روشنفکری و مقاومت مسلحانه و چریکی می شویم. فعالیت های چریکی در انقلاب ۱۳۵۷ بی تاثیر نبودند. بعد از انقلاب ۱۳۵۷ طبیعتاً نوع مبارزه شکل دیگری به خود می گیرد. دانشجویان انقلابی سالهای چهل و پنجاه شمسی، برخی در قدرت می مانند و برخی مغضوب می شوند.

مشاهده می کنیم که در سالهای شصت و هفتاد و حتی هشتاد، مبارزات دانشجویی به یکی از عوامل سوپاپ اطمینان طول عمر رژیم تبدیل می گردد . بعد از جنبش اصلاح طلبانه سال ۸۸ امروز با نگاهی سطحی به آنچه که در ایران می گذرد مشاهده می کنیم که رژیم جمهوری اسلامی، شرایط خفقان بی نظیری را در جامعه بوجود آورده است. دانشگاه که باید کانون آزادی اندیشه و بیان باشد تحول و تغییر در جامعه را باعث گردد و نیروی انسانی را بر اساس علم و منطق تربیت کند، تبدیل به حوزه های علمی شده است. آموزش و تحصیل علوم اجتماعی و فلسفی و تاریخی و حتی علوم دقیقه باید از مسیر خرافات و ضوابط غیر متغیر دینی و اجبارات مذهبی عبور کنند. هر آنچه که به اندیشه مدرن و اداره جامعه متمدن نزدیک باشد ممنوع غیر قابل دسترسی است.

امروز حق آزادی و اختیار نقد و اعتراض در دانشگاهها کاملاً از بین رفته است، در جامعه آزادی وجود ندارد و در دانشگاه، دبیرستان و حتی دبستانها نیز دانش‌آموزان زیر فشار و اختناق حکومت اسلامی هستند. روشنفکران، دانشجویان و آزادیخواهان یا در زندانها هستند یا توسط جمهوری اسلامی کشته یا مجبور به ترک میهن شده‌اند. راه حل‌های سالهای اختناق رضاشاهی در سالهای قبل از ۱۳۲۰ و اختناق محمدرضاشاهی پس از کودتای ۲۸ مرداد و مبارزات چریکی، پس از سالهای چهل و حتی شصت مبارزه بعد از سالهای شصت که باعث تبعید بزرگی از ایرانیان به خارج از کشور شد، دیگر در این مرحله از تاریخ مبارزات ایران، کاربرد کافی ندارند. رژیم اختناق و سرکوب جمهوری اسلامی هر اندازه سخت و نابکار باشد، ناچار است روزی در مقابل جنبش‌های حق طلبانه مردم عقب نشینی کند. اما حربه مردمی که در جستجوی راه حل مناسبی هستند چه خواهد بود؟ سوالی است که پاسخ آن در آینده نه چندان دوری روشن خواهد شد. در هر صورت اپوزیسیون باید بکوشد که این حربه در راستای خواست کسانی باشد که برای استقلال ایران جان باختند.

فرهنگ قاسمی

۵ دسامبر ۲۰۱۱

* «L'université: le foyer de la modernité et de la laïcité»

par: Farhang Ghassemi

: ۱

اتحاد جمهوریخواهان و طرفداران پادشاهی

: ۲

دانشجو، پرچمدار جنبش آزادیخواهی مردم ایران به مناسبت شانزدهم آذر

نظام مستبد و تمامیت خواه حاکم بر ایران، با اتخاذ سیاست‌های قرون وسطایی از قبیل تفکیک جنسیتی، اسلامی کردن علوم انسانی، ستاره دار کردن دانشجویان آزادیخواه، محروم کردن دانشجویان تنها به جرم داشتن عقیده و مذهب مغایر با ارزش‌های حکومت اسلامی و غیره، سعی در تخریب جایگاه مقدس دانشگاه نموده است.

علاوه بر این، جمهوری اسلامی همواره تلاش نموده است که دانشجویان و

استادان دانشگاه را بعنوان حامیان سیاست های تنش آفرین و ضد منافع ملی ایران، همچون حمله به سفارتخانه ها، سیاست های ماجراجویانه، برنامه هسته ای و غیره به جامعه بین المللی نشان دهد.

دانشجویان که بخش های مختلف جامعه، همچون زنان، کارگران، بازاریان، هنرمندان، نظامیان، اقوام، ادیان و دیگر اقشار را نمایندگی می کنند، همواره تحت سرکوب نهادهای حکومتی بوده و تاکنون بهای سنگینی را پرداخت کرده اند.

ولی، علیرغم تمام این سرکوب ها، جنبش دانشجویی سهم عمده ای در آگاهی بخشی به جامعه داشته و همت و توانمندی بالای دانشجویان در کشف و اختراع پدیده های علمی، دستیابی به فناوری های مدرن بشری، استقلال منشی و آزاد اندیشی، چهره ای سرفراز و افتخار آفرین از ایران و ایرانی به جامعه بین المللی عرضه نموده است.

دانشجویان قهرمان ایران زمین،

مبارزات شیرزنان و دلیرمردانی همچون بهاره هدایت، عبدالله مومنی، مجید توکلی، مهدیه گلرو، کوهیار گودرزی، پیمان عارف، عباس کاکایی، مجید دری، سما نورانی، شبنم مددزاده، حسن اسدی زیدآبادی، میلاد اسدی، یاسر گلی، محمد پورعبدالله، ضیا نبوی، مرضیه خدا بخش، محمد یوسف رشیدی، آرمان رضاخانی، عاطفه نبوی، بهروز جاوید تهرانی، آمانج حیدری، احسان عبده تبریزی، حامد روحی نژاد و دیگر مبارزان راه آزادی، شعله های جنبش آزادیخواهان مردم ایران را فروزان تر نموده و پایه های این نظام مستبد و دانش ستیز را به لرزه انداخته است.

در این شرایط حساس و بحرانی که کشورمان با آن روبروست، شما دانشجویان مبارز می بایست با آگاهی بخشی و ایجاد شبکه های اجتماعی، در خانواده، محله و همچنین در کل جامعه، حرکت های اعتراضی آگاهانه را سازماندهی نمایید.

همچنین در فضای سرکوب و اختناق حاکم بر کشور، دانشجویان ایرانی برون مرز، به منظور رساندن پیام جنبش دانشجویی درون مرز به جهانیان، با استفاده از فضای حقیقی و مجازی همچون وبلاگ، شبکه های اجتماعی، رسانه های خبری بین المللی، وظیفه سنگینی را بر دوش دارند.

برای آزادی ایران با هم به پا خیزیم و در کنار هم سد سکوت را بشکنیم. یقین دارم که مبارزات آزادیخواهانه مردم کشورمان در راه دستیابی به حقوق بشر، آزادی، دموکراسی و نظامی مبتنی بر جدایی دین از حکومت، به ثمر خواهد نشست.

رضا پهلوی

بالاترین : <http://balatarin.com/permlink/2011/12/4/2825623>

: ۳

در برخی از کشورها دانشگاه دینی نیز وجود دارد اما کاملاً لاییک هستند بطور مثال در فرانسه :

L'Université Catholique de Lille; L'Université Catholique de
Lyon

: ۴

م. آجودانی، مشروطه ایرانی، انتشارات فصل کتاب، لندن ۱۳۶۷، ص ۲۶۰

حاجی میرزا حسن رشیدیه با توصیه و مشورت پدرش که از روحانیان بود تصمیم گرفت که به جای رفتن به نجف و خواندن درس طلبگی روانه استانبول و مصر و بیروت گردد و آموزگاری نوین را یاد بگیرد. او به بیروت رفت و در آن جا سبک نوین آموزش الفبا و دروس جدید مانند حساب و هندسه و تاریخ و جغرافیا را آموخت. سپس در تفلیس مشغول به کار شد.

میرزا حسن تبریزی ۱۲۳۰ تبریز - ۱۳۲۳ قم مشهور به رشیدیه از پیشقدمان نهضت فرهنگی ایران در سده قبل بود. وی نخستین موسس مدارس جدید در تبریز و تهران بود، او را پدر فرهنگ جدید ایران نامیده‌اند. حاجی میرزا حسن رشیدیه در سال ۱۲۶۸ خورشیدی به زادگاه خود تبریز بازگشت و در مسجدی در محله ششکلان تبریز مدرسه‌ای به شیوه جدید راه اندازی کرد که به دو زبان فارسی و ترکی آذربایجانی در آن تدریس می‌شد. تخته سیاهی جلوی شاگردان آویخت و الفبای آسان شده را به سرعت به آنها آموخت، از کتابهای آسان حکایتها را خواند و نظم و انضباطی را در میان شاگردان حاکم کرد. پس از چندی تابلوی مدرسه رشیدیه را بر سر در مکتب خانه ششکلان تبریز آویزان کرد.

گروهی از روحانیون آن روز این شیوه نوین آموزشی را که با اصول

قدیم آموزش متفاوت بود، برناتافتند و هر روز بر علیه وی شایعاتی درست می‌کردند. متحجران زنگ مدرسه وی را ناقوس کلیسا می‌نامیدند و اعلام می‌کردند که کسانی که فرزند خود را به مدرسه می‌فرستند کافرند.

پس از آن برخی طلاب تحریک شده به مدرسه رشديه حمله کرده، تابلوی آن را پایین آورده و تخته سیاه آن را آتش زدند و میرزاحسن رشديه را از مسجد ششکلان بیرون راندند.

میرزاحسن رشديه چندی بعد حیاط مسجد شیخ الاسلام در تبریز را بازسازی کرده و اتاق‌های آن را سامان داد تا به عنوان کلاس درس از آنها استفاده کند. دوباره مردم به این مدرسه جدید اقبال نیکویی نشان دادند و مدارس سنتی قدیم از رونق افتاد.

ولی وی سرانجام تکفیر شد و فتوای انهدام مدارس جدید صادر شد. به دنبال آن عده‌ای به مدارس جدید حمله کردند که و شروع به تخریب اموال مدرسه کردند، دانش‌آموزان را زخمی کردند و حتی چند تن از دانش‌آموزان نیز در این واقعه کشته شدند. جالب اینجا بود که در هنگام تخریب یکی از این مدارس وی می‌خندید و می‌گفت: «این جاهلان نمی‌دانند که با این اعمال نمی‌توانند جلو سیل بنیاد کن علم را بگیرند. یقین دارم که از هر آجر این مدرسه، خود مدرسه دیگری بنا خواهد شد. من آن روز را اگر زنده باشم، حتما خواهم دید

این بار دیگر اوضاع بر میرزاحسن چنان تنگ شد که وی از ایران به قفقاز رفت و در همانجا به آموزش پرداخت. وقتی که امین الدوله به والیگری آذربایجان منصوب شد رشديه را به تبریز فراخواند و دوباره دبستانی در ششکلان تبریز برپا شد. در این دبستان جدید شاگردان مدت طولانی تری را در مدرسه می‌ماندند و علاوه بر پوشیدن لباس‌های یک شکل، ناهار نیز به آنها داده می‌شد.

وقتی امین الدوله در سال ۱۲۷۶ به تهران آمد، میرزاحسن خان رشديه نیز به پشتوانه او به تهران آمده و مدارس را به نام مدارس رشديه در تهران بنیانگذاری کرد.

سالی بسر آمد. پایان سال رشديه جمعی را به مسجد دعوت می‌کند تا مجلس امتحانی بر پا کند و از حاصل کار سخن بگوید و حمایت دعوت شدگان را جلب کند. در مجلس امتحان «عمق تغیر» آقایان برملا می‌شود. «با کلنگ نجوی و اشارات» برای «برهم زدن مدرسه»، «چاه» می‌کنند. به گفته رشديه «یکی از آقایان که مقامش عالی تر از لیاقتش است

خودداری نتوانست. گفت: اگر این مدارس تعمیم یابد یعنی همه مدارس مثل این مدرسه باشد بعد از ده سال یک نفر بی سواد پیدا نمیشود. آنوقت رونق بازار علما به چه اندازه خواهد شد معلوم است. علما که از حرمت افتادند اسلام از رونق میافتد... صلاح مسلمین در این است که از صد شاگرد که در مدرسه درس میخوانند یک دو تا شان ملا و با سواد باشند و سایرین جاهل و تابع و مطیع علما باشند.

: ۵

میرزا حسن مدیر مدرسه رشديه پس از آنکه در تبریز برای ایجاد مدارس زحمت کشیده بود به تهران رفت. «فریاد مقدسین بلند شد که آخرالزمان نزدیک شده است که جماعتی بابی و لامذهب میخواهند الف و با را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آنها یاد بدهند.» شیخ فضل الله نوری در جلسه‌ای به ناظم‌الاسلام کرمانی درباره مدارس جدید می‌گوید: «ناظم‌الاسلام، ترا به حقیقت اسلام قسم میدهم. آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقائد شاگردان را سخیف و ضعیف نمی‌کند؟ وی تالیفات متعدد دارد از جمله: بدایة‌التعلیم، نهایة‌التعلیم، وطن دیلی به ترکی آذربایجانی، تاریخ شفاهی، شرعیات ابتدایی، جغرافیای شفاهی و غیره. در زمانی نیز که در تهران بود روزنامه طهران را انتشار می‌داد. وی در ۲۹ آذر ۱۳۲۳ در قم در سن ۹۷ سالگی درگذشت.

: ۶

En 1928, on demande à Godard de prendre le poste de directeur des services archéologiques d'Iran. Ce service avait été mis en place par Reza Shah après la fin du monopole français sur les fouilles archéologiques en Iran. Il est resté directeur jusqu'en 1953, puis entre 1956 et 1960. Il a mis au point des politiques de fouilles et de conservation. Il a également conçu le Musée national d'Iran (Muze-ye Irân-e Bâstân), dont il a été nommé directeur par Reza Shah. Il a également dessiné les plans de la bibliothèque nationale (Ketâbkhâneh-ye melli) et du monument du mausolée de Hafez à Chiraz en collaboration avec Maxime Siroux. Godard a conçu l'Université de Téhéran en collaboration avec Siroux, Mohsen Foroughi et Roland Dubrul. De plus, Godard a été responsable de la restauration de monuments

historiques majeurs de l'Iran, comme la Mosquée du Vendredi, la Mosquée du Shah et la Mosquée du Sheikh Lutfallah à Ispahan entre autres. En tant que directeur du département archéologique du Musée national d'Iran, il a organisé des fouilles de terrain : il s'est intéressé aux bronzes du Lorestan, à Persépolis, à Isfahan, Pendant la seconde guerre mondiale, Godard rejoint un comité de la France libre qui se forme à Téhéran, et devient le représentant diplomatique officiel du gouvernement provisoire de la France établi à Londres en 1942. Sa femme est également impliquée puisqu'elle organise un programme d'information à propos de la France Libre sur la radio iranienne. Après son retour en France en 1960, il se consacre à l'écriture de son livre L'art de l'Iran

: ۷

احمد رضا خضری، در بازخوانی خاطرات علی‌اصغر حکمت درباره‌ی تأسیس دانشگاه تهران - روزنامه‌ی همشهری سال ۱۳۸۳

: ۸

دکتر سیداحمد رضا خضری، در بازخوانی خاطرات علی‌اصغر حکمت درباره‌ی تأسیس دانشگاه تهران - روزنامه‌ی همشهری سال ۱۳۸۳

: ۹

در با‌مداد سوم خرداد ماه سال ۱۳۱۴ "محمدعلی فروغی" رئیس‌الوزرای وقت، کلنگ دانشکده‌ی طب را که در واقع نخستین دانشکده‌ی دانشگاه تهران بود، بر زمین زد و در بیست و چهارم اسفند ۱۳۱۶ یعنی پس از سی‌ماه و بیست و یک روز ساختمان آن دانشکده به همراه دانشکده‌های دندانپزشکی و داروسازی در ناحیه‌ی شمال و شمال شرقی و غربی پردیس دانشگاه پدید آمد. چندی بعد کلاس‌های درسی آن دانشکده که پیش از آن به سال ۱۲۹۷ توسط میرزااحمدخان بدر (نصیرالدوله) از دارالفنون جدا شده و به ریاست دکتر لقمان‌الدوله دایر شده بود، به این دانشکده‌ی جدیدالتاسیس منتقل شد و از این پس در زیر مجموعه‌ی دانشگاه تهران فعالیت خود را از سر گرفت..

: ۱۰

۱- حاج سید نصرالله تقوی، استاد مدرسه سپهسالار ۲- بدیع الزمان فروزانفر، دانش‌آموخته‌ی حوزه‌های علمی خراسان ۳- غلامحسین رهنما، استاد ریاضیات دارالفنون ۴- میرزا علیا کبر دهخدا، رئیس مدرسه‌ی حقوق ۵- دکتر عیسی صدیق، دانش‌آموخته‌ی دانشگاه‌های اروپا و آمریکا ۶- دکتر رضازاده شفق، دانش‌آموخته‌ی دانشگاه برلین ۷- دکتر امیر اعلم، فارغ‌التحصیل دانش پزشکی از لیون فرانسه ۸- دکتر لقمان‌الدوله ادهم، رئیس مدرسه طب و دانش‌آموخته‌ی اونیورسته پاریس ۹- دکتر علیاکبر سیاسی، فارغ‌التحصیل دانشگاه پاریس و رئیس تعلیمات عالی‌یه آن روز ۱۰- میرزا محمدعلی خان گرگانی، رئیس وقت اداره‌ی بازنشستگی و از مدیران کاردان و نام‌آشنا در مسائل اداری و سازمانی ۱۱- علی اصغر حکمت، کفیل وزارت معارف.

: ۱۱

Farhang Ghassemi Syndicalisme et mouvements politiques en Iran 1900 – 1953 edition zagros isbn 2-91547-20-9 paris première edition janvier 2006 pp 118; 119

Taghi Arani, docteur en physique qui avait étudié en Allemagne, fut le créateur et le leader de ce groupe. Grâce aux relations politiques et intellectuelles qu'il entretenait avec Morteza Alavi (27), il devint un marxiste convaincu. Dès son arrivée à Téhéran en 1930, Arani commença à enseigner dans les écoles de la capitale.

En 1922 (1301), il arriva à Berlin où, après six ans d'études en physique et en chimie, il obtint son doctorat. En 1930, il enseigna à l'université de Berlin. La même année, il retourna en Iran où, jusqu'en 1936, il travailla au ministère de la Guerre. Enfin, il enseigna au ministère de l'Industrie. On ne trouve pas trace de documents qui puissent prouver son activité politique avec le Parti communiste de l'époque, dont les membres avaient été traqués par le régime de Réza Chah. Par contre, dès les premières années de son séjour en Iran, il écrit six livres scientifiques relatifs à la physique, la chimie et la physiologie. Ses premières rencontres politiques se situent avec Iradj Eskandari (28) et, lors d'une réunion fondatrice clandestine, ils forment un Comité central

provisoire dont le secrétaire général était Arani, le responsable de l'organisation Kambakhsh et le responsable des affaires financières Bahrami. Ce parti commença ses activités dans le but de prendre contact avec les intellectuels, les étudiants et les ouvriers, d'organiser des réunions et de distribuer des livres aux sympathisants afin de faire connaître le communisme et le marxisme. À cet effet, il organisa des actions importantes. Tout ce que l'on connaît à ce propos, comme nous l'avons déjà évoqué, ce sont certaines activités de propagande parmi les intellectuels et les étudiants de l'université. De même, ce sont des camarades d'Arani qui aidèrent à la création de la Fédération des étudiants, tant à l'université de Téhéran que dans les autres organismes d'enseignement supérieur. Pour la célébration du premier mai 1937 les étudiants de l'université de Téhéran, avec la collaboration de quelques syndicalistes vétérans, organisèrent une manifestation (31) qui, dans le contexte de .ce jour-là, pouvait être considérée comme remarquable